**فقه: زکات، جلسه 16: یک‌شنبه 09/08/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بعضی از دوستان اشاره کردند روایتی که اسلام سلمان هست در سندش محمد بن علی بن مهزیار هست، کان علی بن مهزیار توثیق صریح دارد. این بحث. اینجا یک نکته‌ای را قبل از خواندن ادامۀ بحث‌ها عرض بکنم. آن این است که یک بحث‌های ریزه‌کاری‌هایی این‌که متن روایات به چه شکل هست وجود دارد. مثلاً آن بنیّاتی که در آن کافی، جلد ۳، صفحۀ ۵۶۹ بود آن روایت غلۀ عین زیاد و اینها، آن نسخه بدل‌هایی دارد، نسخه بدل‌ها معنایش اینهایش خیلی مهم نیست. بعضی اختلاف نسخه‌هایی در آن روایت محمد بن مروان اختلاف نسخه هست، آنها را خیلی واردش نشوم، بحث‌های حدیث‌شناسی خاصی دارد که به آنها دیگر نمی‌پردازم. اما یک نکته‌ای را عرض کنم آن این است که. بگذارید روایت تمام بشود بعداً عرض می‌کنم. تا اینجا روایت‌هایی که خواندیم، روایت‌هایی بود که، روایت‌هایی که دال بر ثبوت حق المارّه بود را خواندیم. اما روایت‌هایی که ازش عدم ثبوت حق المارّه ممکن است برداشت بشود یکی روایت مسعدة بن زیاد هست که در قرب الاسناد وارد شده، «هارون بن مسلم عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ» که این در سندش بحثی نیست.

البته در مورد مسعدة بن صدقة بحث‌هایی هست ولی مسعدة بن زیاد در موردش بحثی نیست.

«قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ سُئِلَ عَمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ مِنَ الْفَاكِهَةِ وَ الرُّطَبِ مِمَّا حَوْلَهُمْ حَلَالٌ. فَقَالَ: «لَا يَأْكُلْ أَحَدٌ إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ، وَ لَا يُفْسِدْ إِذَا كَانَ عَلَيْهَا فِنَاءٌ مُحَاطٌ.»

شاگرد: هُوَ لَهُم است. این حَوْلَهُم که خواندید هُوَ لَهُم است.

استاد: یک نسخه بدل ما هو لهم هم دارد، در بعضی اینجا در پاورقی مما هُوَ لهم هم نقل کرده ولی در متنش مما حَوْلهم دارد. احتمالاً باید همان مما حَوْلَهُم باشد. مما هُوَ لهم

شاگرد: هُوَ لهم حلال

استاد: مما دارد دیگر، مما

شاگرد: چیزی که برای آن حلال است.

استاد: چی می‌فرمایید؟ «عَمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ مِنَ الْفَاكِهَةِ وَ الرُّطَبِ مِمَّا» مِنْ جارّه، ما حَوْلَهم، آن غلط است دیگر آن هُوَ لَهُم.

شاگرد: قرب الاسناد دارد مما هُوَ لَهُم حلالٌ.

شاگرد (عرب زبان): من الذی هُوَ لَهُم.

استاد: عیب ندارد من الذی، می‌خواهم بگویم من الذی هُوَ لَهُم حلال چجوری می‌شود معنایش بشود؟

شاگرد: از آن بحثی که حلال است.

استاد: یعنی هُوَ لَهُم حلالٌ یعنی چی؟

شاگرد: یعنی ذاتاً حلال است بعد

استاد: بعد سالبه‌اش می‌کنیم؟

شاگرد: نه به خاطر این‌که حرام است.

استاد: یعنی سؤال می‌کنید که چه مقدارش حلال است که این مفروض گرفته حلال است. مفروض گرفته حلال است که حلال است دیگر. یعنی چی؟

شاگرد: صرف نظر از این‌که الآن مال غیر است یا آن به عنوان مازاد بودنش است نه.

استاد: اینها چیزهای، حرف‌های. مما حَوْلَهُم، یعنی دارد رد می‌شود اطرافش یک چیزهایی هست. یعنی مارّه است دیگر.

شاگرد: بین هُوْلَهُم بالحاء یعنی

استاد: یعنی حولهم بالحاء. بحاء. مقصود «عَمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ مِنَ الْفَاكِهَةِ وَ الرُّطَبِ مِمَّا حَوْلَهُمْ حَلَالٌ.» یعنی ای هو حلال ام لا؟ سؤالی است دیگر.

شاگرد: این نسخۀ شما «هـ» دو چشم است یا «ح» جیمی است؟

استاد: مما هُوَ لَهُم با «هـ» دو چشم است، در متن با «ح» جیمی است. به نظر مما حَوْلَهم با «ح» جیمی درست می‌رسد.

شاگرد: با «ح» جیمی می‌رود که حتماً حول است دیگر.

استاد: «فَقَالَ: «لَا يَأْكُلْ أَحَدٌ إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ، وَ لَا يُفْسِدْ إِذَا كَانَ عَلَيْهَا فِنَاءٌ مُحَاطٌ.»»

اگر یک عرض کنم حائطی داشته باشد و اینها، آن خورده نمی‌شود.

«وَ مِنْ أَجْلِ أَهْلِ الضَّرُورَةِ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و سلم»

اینها حالا یک ریزه کاری‌هایی در بحث دارد بعداً بهش می‌پردازیم.

«وَ مِنْ أَجْلِ أَهْلِ الضَّرُورَةِ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و سلم» أَنْ يُبْنَى عَلَى حَدَائِقِ النَّخْلِ وَ الثِّمَارِ بِنَاءً لِكَيْ يَأْكُلَ مِنْهَا كُلُّ أَحَدٍ».

که می‌گوید این‌که پیغمبر نهی کردند که یک دیواری کشیده بشود بر حدائق نقل و ثمار، این به خاطر این هست که اهل ضرورت بخواهند استفاده کنند. من اجل اهل الضرورة بوده. نه این‌که هر کسی که از راه رسید بخواهد استفاده کند. که ازش استفاده می‌شود که مارّه به‌طور کلی نمی‌توانند استفاده کنند.

خب روایت صحیح السند است در مورد متنش توضیحاتی دارد بعداً عرض می‌کنم.

خب روایت بعدی احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی بن یقطین عن اخیه الحسین بن علی بن یقطین عن علی بن یقطین. این حسن بن علی بن یقطین و برادرش هر دو توثیق شدند. عن علی بن یقطین هم که خب مشخص است.

حالا به تناسب یک چیزی در پرانتز بگویم شرح حال جالبی از علی بن یقطین در تاریخ بغداد هست. چون ببینید، در چاپ‌های قدیم تاریخ نبوده، در ذهنم هست نبوده چاپ جدیدش هست اگر اشتباه نکنم. علی ای تقدیر شرح حال خیلی خوبی از علی بن یقطین آنجا هست.

شاگرد: چطور می‌گویند نبوده اینجا هست؟

استاد: در چاپ. به نظرم در چاپ قبلی ندیده بودم من.

شاگرد: ۷:۳۴

استاد: نه نسخه‌ای که بوده نداشته دیگر.

شاگرد: کلاً ؟؟؟ رفته

استاد: نه آن زندگی‌نامه‌اش این‌که این چجور. حالا ببینید آن شرح حال خیلی جالبی است.

«قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالثَّمَرَةِ مِنَ الزَّرْعِ وَ النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ وَ الشَّجَرِ وَ الْمَبَاطِخِ». مباطخ یعنی مزرعۀ بالطّیخ. یعنی در واقع حالا تعبیر بکنیم جاهایی که خربزه چیز می‌شود، جالیز، تعبیر فارسی‌اش جالیز.

«وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الثَّمَرِ أَ يَحِلُّ لَهُ» یا آن بله،

«أَ يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْهُ شَيْئاً وَ يَأْكُلَ بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِهِ وَ كَيْفَ حَالُهُ إِنْ نَهَاهُ صَاحِبُ الثَّمَرَةِ أَوْ أَمَرَهُ الْقَيّمُ فلَيْسَ لَهُ»

اینجا خب سؤال می‌کند که آیا جائز هست که از او تناول کند و بدون اذن صاحبش بخورد؟ اگر صاحب ثمره نهی‌اش هم بکند چه شکلی است؟

«أَوْ أَمَرَهُ الْقَيّمُ فلَيْسَ لَهُ» این نسخۀ تهذیب هست که به این شکل است. مرحوم مجلسی اوّل در روضة المتقین فرموده که آن فلیس له و لیس بوده. گفته که «الظاهر أن يكون (و أمره القيم و ليس له) فيكون زيادة الهمزة و قلب الواو بالفاء من النساخ.» روضة المتقین، جلد ۶، صفحۀ ۵۱۳.

یعنی این را می‌خواهد بگوید که مرحوم مجلسی ثانی هم توضیح داده این مطلب را که قیّم یعنی آن کسی که از طرف مالک مسئول آن باغ هست، اگر او بدون اجازۀ مالک اجازه بدهد، یا معلوم نباشد که این اجازه‌ای که دارد می‌دهد از طرف خودش است یا از طرف مالک دارد اجازه می‌دهد، این با این کافی هست یا کافی نیست.

شاگرد: و لیس له، یعنی و لیس له الاجازة

استاد: و لیس له الاجازة.

«قوله: أو أمره القيم أي: يأمره بالأكل من جعله المالك قيما على البستان، و ليس له ذلك» یعنی لیس له الامر. مراد از امر یعنی اجازه.

«لعدم إذن المالك له في ذلك، أو لعدم معلوميته.»

این ملاذ الاخیار، جلد ۱۱، صفحۀ ۹۲. مرحوم علامه مجلسی اینجوری معنا کرده.

شاگرد: در استبصار أو لیس له آمده

استاد: اجازه بدهید.

این و لیس له را در مختلف علامۀ حلی، یعنی نسخۀ چاپی، جلد ۸، صفحۀ ۳۶۰ و لیس له نقل کرده. ولی در نهایة الاحکام علامه، جلد ۲، صفحۀ ۵۳۸ فلیس له نقل شده. در عوالی اللئالی، جلد ۲، صفحۀ ۳۳۲ «اَ وَ لیس له» نقل شده که همین در استبصار حتی حاشیۀ اینجا هم از استبصار نقل می‌کند «أ و لیس له».

و از همۀ اینها روشن‌تر «و لیس له» است که مشابه همین در بعضی روایت‌های دیگر هم هست. که کسی که این مال ما او نیست، او را اجازه می‌دهد. این را نگاه کنید در این روایت

شاگرد: ۱۱:۴۷

استاد: آن حالا روایت نوادر عن ابن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال لیس لرجل ان یتناول من ثمر بستانٍ او ارض باذن صاحبه الا ان یکون مضطراً. قلتُ فانه یکون فی البستان الاجیر و المملوک. این سؤال چی است؟ یکون فی البستان عن اجیر و المملوک ظاهراً همین است که می‌گوید آن اجیر و مملوکی که، کارگری که اجیر شده برای این‌که آنجا کار کند، مملوکی که آنجا هست، دارد کار می‌کند. آنها اگر هستند آنها اجازه می‌دهند. این چطور است؟ امام می‌فرمایند فلیس له ان یتناوله الا باذن صاحبه. فقط این اجازۀ اجیر و مملوک کافی نیست باید اجازۀ صاحب مال باشد و اینها.

این و لیس له از همه روشن‌تر است و فکر می‌کنم از همۀ معناهای دیگر واضح‌تر است.

شاگرد: این دو تا اجمال نمی‌کند این همه روایت؟

استاد: نه، چیز مهمی نیست اصلاً. نکته‌ای نیست که خیلی دخالت چندانی در مفادش داشته باشد.

شاگرد: یعنی حتی با آن «ا و لیس له» و «و لیس له»

استاد: «ا و لیس له» هم سؤال این هست که «أَوْ أَمَرَهُ الْقَيّمُ» آیا قیّم امر می‌کند، آن قیم حق دارد که همچین امری را بکند؟ یعنی ا و لیس له هذا النفس قیمومت شخص این اجازه را برای قیم می‌آورد؟ امام علیه السلام می‌فرمایند که نه.

شاگرد: قیمومت را دارید می‌گویید؟

استاد: آره دیگر. قیّم حق همچین امری را دارد، ندارد؟ امثال اینها.

شاگرد: ؟؟؟

استاد: و له. حالا اگر مقیم هم باشد مراد آن کسی هست که از طرف مالک آنجا گذاشته شده به جای خودش و

شاگرد: نگهبان است ظاهراً اگر مقیم بود.

استاد: بله. مثلاً نگهبان باغ هست امثال اینها. قیّم بهتر است، قیّم روشن‌تر است. یعنی آن کسی که نمایندۀ صاحب باغ هست در آنجا.

«وَ كَمِ الْحَدُّ الَّذِي يَسَعُهُ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْهُ»

حالا که می‌خواهد بخورد حدش چقدر است؟ طبق این روایت امام فرمودند «قَالَ لَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ منه شَيْئاً.»

هیچی اصلاً حق خوردن ندارد. خب این هم این روایت. که صحیح السند هم هست.

روایت بعدی، روایت مروک بن عبید هست.

محمد بن احمد عن یعقوب بن یزید عن مروک بن عبید عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام.

خب سند به غیر

شاگرد: قبلی اخذ را همان؟

استاد: حالا صبر کنید اینها را حالا در موردش صحبت می‌کنیم. اینها را من بحث‌هایش را هنوز نکردم که مفاد چی هست و امثال اینها. ما حالا به چیز بدوی‌اش دارم فعلاً دارم می‌خوانم. اینها همه‌اش یک بحث‌هایی دارد.

«مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَمُرُّ عَلَى»

نمی‌دانم قُراح است، قَراح است، تلفظش چی است؟

شاگرد (عرب زبان): قُراح

استاد: قُراح است. اینجوری مثلاً «قُرَاحِ الزَّرْعِ يَأْخُذُ مِنْهُ السُّنْبُلَةَ» پاورقی نوشته ایّ المزرعة التی

«القراح: المزرعة التي ليس عليها بناء و لا فيها شجر.»

ماء قراح در بحث، یعنی آن چیز غسل میت قراح که می‌گویند یعنی آن چیزی که در آن خالص است. می‌گوید مزرعۀ خالصی که فقط هیچ نه درخت دارد نه دیوار، بناء دارد، یک مزرعۀ خشک و خالی. قُراح به معنای خشک و خالی.

شاگرد: نرم افزار داریم قَراح.

استاد: حالا همان نمی‌دانم، اگر قُراح باشد که آن ماء القُراح باشد یعنی مجرد الزرع. الزرع المجرد من البناء و الاشجار امثال اینها. اما حالا دیگر قَراح است چی است؟ دیگر نمی‌دانم تلفظش را خودتان ببینید دیگر.

شاگرد: مقدمه دارد: «أرض قَرَاحٌ، أي: خالصة».

استاد: حالا ماء قراح، آنجا شرح ما قرح بی‌خود می‌گوید. آن را مسلم گرفتیم داریم ما آن، اینها را محاکمه می‌کنیم. می‌گفت کَدام درست است یا کِدام؟ می‌گفت هیچکُدام.

شاگرد (عرب زبان): ۱۶:۳۰ مجلسی القراح المزرع لیس علیها بناء او فیها شجر

استاد: بله. «قَالَ لَا قُلْتُ أَيُّ شَيْ‌ءٍ السُّنْبُلَةُ قَالَ لَوْ كَانَ كُلُّ مَنْ يَمُرُّ بِهِ يَأْخُذُ مِنْهُ سُنْبُلَةً كَانَ لَا يَبْقَى منه شَيْ‌ءٌ.»

صاحب قاموس الرجال می‌گوید السنبلۀ اوّل باید سنبلةً باشد، یعنی یک دانه اشاره به این‌که یک سنبله یک شاخه، یک خوشه می‌گیرد و اینها.

و این هم یک روایت. البته یک نکته‌ای صاحب قاموس الرجال دارد، نکتۀ درستی هست و در، حالا من بحث‌های آقایان دیگر را ندیدم که کس دیگر هم این را تذکر داده یا نداده، ولی ایشان دارد و می‌گوید که، بگذارید ببینم عبارتش را اگر پیدا بکنم. حالا مطلبش را می‌گویم که ایشان چی می‌گوید؟ مطلب ایشان آنجور که می‌گوید که این مفروضش این هست که آن را می‌گیرد برمی‌دارد جای دیگر می‌خورد. چون خوشۀ گندم را که همینجور مستقیم نمی‌خورند که. خوشۀ گندم می‌برند مثلاً آردش می‌کنند با آن نان می‌پزند یا روی آتش می‌گیرند چیز می‌کنند و امثال اینها. آن اکل مارّی که هست کل و لا تحمل هست. این موضوعش، موضوع جایی هست که حمل دارد می‌کند امثال اینها. پس بنابراین از این جهت دلیل نیست. این یک نکته.

نکتۀ دوم این هست که این روایت در خصوص مزرعه است. به باغ و نخل و ثمر که قدر متیقن بسیاری از روایات دیگر هست حکم‌هایش متفاوت است. ممکن است شخصی بگوید در مورد نخل و ثمر اجازۀ استفاده دارد، ولی در مورد سنبله اجازۀ استفاده ندارد و امثال اینها. این هم نکته. البته تعلیلی در این روایت هست، آن تعلیل در روایت این هست که اگر هر کسی یک دانه خوشه بردارد چیزی باقی نمی‌ماند. این تعلیل اقتضا می‌کند که اگر در بحث ثمره، یک بحث عقلی است دیگر. در آن ثمره و آن هم اینجوری باشد که اگر هر کسی یک چیزی بردارد چیزی نماند آن هم حق ندارد. بعضی‌ها لا یفسد را اصلاً همین معنا کردند. لا یفسد یعنی به گونه‌ای مورد استفاده قرار نگیرد که چیز بالأخره محصول ضایع بشود چیزی از محصول باقی نماند. به هر حال از این روایت صورتی که ما افرادی از ثمره و نخل بدون افساد، افساد به این معنا که زیاد خوردنی که هنوز مقداری ثمره باقی بماند و اینها خب استفاده می‌شود. یعنی این نمی‌تواند دلیل باشد برای این‌که اکل مارّه من دون افسادٍ من النخل و الثمر جایز نیست. این است که این روایت جزء روایت بحث را نباید قرارش بدهیم.

شاگرد: چون بعضی از دوستان می‌گفتند که ؟؟؟ ۲۰:۰۴ مرسومی، گندم ؟؟؟

استاد: ولی آن متعارف نیست. حالا یک موردی

شاگرد: حمل را شیخ حر هم گفته

استاد: بله اینها حمل کردند. می‌خواهم بگویم. البته شیخ حر مال این، مال قبلی را حمل کرده. مال روایت علی بن یقطین را، در آنجایی که اینجا نقل کرده.

شاگرد: همین روایت را گفته هذا ضامنٌ فی وصول الفساد بکسرة المارّة ؟؟؟ و فی الحمل دون الاکل.

استاد: بله در مورد همین روایت مروک بن عبید گفته؟

شاگرد: بله

استاد: بله درست است اینش بله.

شاگرد: ؟؟؟ اختصاص نمی‌دهد روایت را؟ بگوییم اگر زراعت چیزی می‌ماند مشکلی به زراعت نمی‌خورد اینجا نمی‌توانیم بگوییم که ماره حقی ندارد

استاد: حالا آن را باشد بعداً در موردش صحبت می‌کنیم ببینیم آیا می‌شود این استدلال شما را پذیرفت یا نه. خب این هم این روایت. بالأخره این روایت با توجه به اخذ السنبله فرد ظاهرش، فرد حمل است. آن اصلاً نسبت به، اگر هم نگوییم به هر حال حمل روایت بر صورت حمل خیلی حمل روشنی هست. آن روایات می‌گوید که «کل و لا تحمل» این فوقش فوقش اطلاق داشته باشد صورت حمل را، حمل مقید می‌شود دیگر آن خیلی. این روایت، روایت مهمی نیست در بحث. عمدۀ روایت چیز، روایت قبلی است.

روایت بعدی نوادر احمد بن محمد بن عیسی هست عن ابن مسلم عن ابی عبد الله

شاگرد: بعدی است یا قبلی؟

استاد: نه فرد روایت قبلی مشکلی نداشت. این مروک بن عبید بعض اصحابنا هست که مرسله است دیگر. منهای جهت ارسالش مشکل دیگر ندارد ولی خب مرسله است دیگر. یعنی هم متناً، هم سنداً این روایت قابل استناد نیست.

روایت بعدی، روایتی است که نوادر احمد بن محمد بن عیسی است. خب یک نکته‌ای در مورد نوادر احمد بن محمد بن عیسی عرض بکنم، این کتاب من یک مقاله‌ای در این مورد نوشتم به نام نوادر احمد بن محمد بن عیسی یا کتاب حسین بن سعید که در آنجا اشاره به این نکته کردم که، اصلاً اصل مطلبش مال حاج آقاست ولی آن مدل بحث، آن شکل بحث را تنظیمش از من است. ولی آن این است که این کتابی که به نام نوادر احمد بن محمد بن عیسی هست عمدتاً کتاب حسین بن سعید است، به احمد بن محمد بن عیسی هیچ ربطی ندارد. و این سری ۴، ۵ شکل مختلف دارد، هر شکلش یک گونه‌ای هست. ولی این کتاب حسین بن سعید علی ای تقدیر. کتاب حسین بن سعید هست که در بعضی ابوابش سندهایش کامل است، در بعضی ابوابش سندهایش ناقص است و امثال اینها. این سندی که اینجا هست ناقص است. حسین بن سعید از ابن مسلم مستقیم نقل نمی‌کند و این روایت، روایت مرسلی هست از جهت سندی قابلیت استناد را علی ای تقدیر ندارد. حالا چه احمد بن محمد بن عیسی هم باشد از این جهت مشترک است. اشکالش بیشتر هست. اگر حسین بن سعید نتواند از ابن مسلم که ظاهراً باید محمد بن مسلم باشد نقل کند، «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى» که شاگردش هست که این به طریق اولی.

«أَنَّهُ قَالَ: وَ لَيْسَ لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْ ثَمَرَةِ بُسْتَانٍ أَوْ أَرْضٍ إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُضْطَرّاً قُلْتُ فَإِنَّهُ يَكُونُ فِي الْبُسْتَانِ الْأَجِيرُ وَ الْمَمْلُوكُ»

که عرض کردم ظاهراً مراد این هست که آن اجیر و مملوک اگر اجازه بدهند چی؟ حضرت می‌فرمایند نه «الْأَجِيرُ وَ الْمَمْلُوكُ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَتَنَاوَلَهُ إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ‌»

که علی القاعده این شاید موردش در جایی هست که ظهور حالی نداشته باشد در این‌که آن اجیر و مملوک اختیاردار باغ هستند. و الا اگر در جایی ظهور حال این باشد که آن اختیاردار باغ هست آن چه بسا اینجور نباشد که نتواند چیز کند. مثلاً فرض کنید فرزند صاحب باغ اینجور چیزها، آن کسانی که یک نوع اختیارشان بالاتر از اختیار آن چیز هست. اینها خیلی وقت‌ها مثلاً می‌آمدند اجازه می‌دادند شما بیایید در باغ استفاده کنید، امثال اینها. اجیر و مملوک آنها یک مقداری حالت اجنبی طوری‌اش نسبت به باغ دارند. اما یک کسی که یک کمی عرف متعارف اجازۀ آن، اجازۀ صاحب باغ تلقی می‌شود شاید ناظر به آن نباشد.

این این روایات.

اینجا، حالا قبل از این‌که یک سری روایات هم روایات عامه هست که حالا من روایات عامه را بعداً بهش خواهم پرداخت.

صاحب مرحوم صاحب چیز، صاحب قاموس الرجال در النجعه یک مطلبی دارند، این مطلب در این بحث مفید است. ایشان در این بحث می‌فرمایند که مدعی هستند که ظاهر کلینی این هست که به حق الماره قائل نیست. عبارتشان این هست. العدم ظاهر الکلینی حیث روی فی باب النادر من ابواب زکاته اوّلاً عن عبد الله بن سنان. بعد روایت عبد الله بن سنان و ابی الربیع شامی که ایشان آورده ذکر می‌کند. می‌گوید و النادر بمعنی الشاذ و ما لا یعمل به. خب این بعد یک ادامه‌ای دارد. مع انه یمکن حملها علی ما اذا رضی لمالک و اذن عموماً لقوله اخیرا و کان اذا بلغ نخله، اینجوری تعبیر می‌کند. حالا اوّل این مطلب اخیر ایشان را عرض بکنم. یکی از روایت‌هایی که ما داشتیم ایشان نقلش با نقلی که ما نقل کردیم و در اینجا هست فرق دارد. آن روایت عبد الله بن سنان است. روایت عبد الله بن سنان این بود و کان اذا بلغ نخلةً امر بالحیطان فخرقت لمکان المارّة. ایشان نقل می‌کند و کان اذا بلغ نخله امر بالحیطان فخرقت لمکان المارّة. یعنی درخت مال خود پیغمبر بوده. پیغمبر به اصطلاح این کار را می‌کرده. این اصلاً متناسب با قبل روایت نیست. روایت قبلش این است که قد نهی رسول الله عن تبنی الحیطان بالمدینة لمکان المارّة. نه خصوص باغ خودشان. اصلاً آن هم خیلی من یادم نمی‌آید در مورد پیغمبر این‌که پیغمبر نخلی داشته باشند، باغی در اختیار داشته باشند، البته یک سری مثلاً فدک و اینها خب چیز پیغمبر بوده ولی همان را هم فدک را در اختیار حضرت زهرا قرار دادند، این‌که نخل خود پیغمبر نمی‌دانم حالا شاهد تاریخی داریم که یک نخلی در ملکیت خود پیغمبر باقی مانده باشد و امثال اینها نمی‌دانم. ولی علی ای تقدیر با قبلش

«قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَنْ تُبْنَى الْحِيطَانُ بِالْمَدِينَةِ لِمَكَانِ الْمَارَّةِ قَالَ وَ كَانَ إِذَا بَلَغَ نَخْلَةً.»

یعنی هر درخت خرمایی که می‌رسید دستور می‌داد دیوارش را بردارند. نخل خودش را دستور می‌داد که

«بِالْحِيطَانِ فَخُرِقَتْ لِمَكَانِ الْمَارَّةِ.»

این قبل و بعدش تناسب ندارد آنجوری که ایشان. ایشان نَخلَهُ خوانده و بعد می‌گوید که أنّه یمکن حمله علی ما اذا رضی المالک و اذن عموماً. می‌گوید پیغمبر دیوار را برمی‌داشت. اصلاً دستور می‌داد دیوار را بشکافند. خب این یعنی چی؟ این خودش یعنی اذن می‌گوید که شما بیایید بخورید دیگر. مثل این‌که فرض کنید پرچم عزاداری در یک جایی زده بشود و در خانه را هم باز بگذارند برای یک روضه‌ای. این معنایش این است که این روضه، روضۀ عمومی است دیگر، هر کس خواست می‌تواند در این روضه شرکت کند دیگر. این هم می‌خواهد بگوید نفس این‌که پیغمبر به اصطلاح آن دیوار را می‌شکافت دلیل بر این بوده که پیغمبر اجازه داده و امثال اینها. خب بله، اگر نَخْلَهُ باشد همینجور است که ایشان می‌فرمایند. ولی ظاهرش این است که پیغمبر به صاحب ملک‌ها دستور می‌داد شما باید دیوارتان را خراب کنید. اگر این چیز باشد،‌این معنایش این است که حق ندارید که از امر پیغمبر تخلف کنید. باید دیوار خراب بشود تا. البته که آن حالا بحثش را باید بکنیم. این روایت متعارض است. در بعضی روایات می‌گوید که این امر پیغمبر در ظرف اضطرار بوده، بعضی روایات، ظاهر این روایت این است که نه امر پیغمبر به جهت اضطرار نیست به جهت مارّه علی وجه الاطلاق است. حالا آنها را چجوری جمع کنیم آنها آن بحث‌های دیگری است که در

شاگرد: اذا بلغ امر

استاد: یعنی وقتی خرمایش برسد دیگر. محصولش برسد. قبل از رسیدن خرما

شاگرد: ؟؟؟ بلغ می‌شود بلغ نَخلَةً

استاد: نَخْلَةٌ. کان اذا بلغ نخلةٌ.

شاگرد: اینجور باشد بلغ.

استاد: آن که لازم نیست آن‌که هر دو جورش صحیح است دیگر. مؤنث مجازی است دیگر.

شاگرد: نَخْلَهُ هم باشد با لا بأس بالرجل باز نمی‌شود عمومیت ازش استفاده کرد؟ درست است شاهد را بر این گرفتند ولی لا بأس باز نمی‌شود.

استاد: نه، ایشان می‌گوید به قرینۀ ذیلش می‌گوید خود پیغمبر دستور می‌داد. این معنایش این است که آن کأنّ این می‌خواهد این ذیل را برای این آورده که بگوید که این در جایی هست که مالک رضایت، اماره‌ای بر رضایتش به تصرّف مردم اقامه کرده است. اماره گذاشته است برای این‌که شما بیایید تصرف کنید امثال اینها. کما این‌که داستان امام صادق در آن عین چیز، خود امام صادق به افراد می‌گفت بیایند استفاده کنند دیگر. آنهایش

شاگرد: سقف برای ؟؟؟ ۳۱:۰۷ من سؤال است. چون این حق را داشتم ؟؟؟

استاد: نه مال خودش است پیغمبر

شاگرد: می‌دانم.

استاد: اگر نَخْلَهُ باشد.

شاگرد:

استاد: نه حق نداشته. کی گفته حق داشتند؟

شاگرد: اطلاق گرفتند

استاد: نه کان اذا صدر. ایشان می‌خواهم بگویم اگر ذیل من یک بحث صدر است، یک بحث ذیل است. می‌خواهم بگویم این ذیل می‌خواهد بگوید ایشان ذیل را قرینه می‌گیرد برای تغییر صدر. ذیل می‌گوید پیغمبر دستور می‌دادند که دیوار را بشکافند تا مردم بدانند که پیامبر راضی هست برای استفادۀ مارّه از نخلشان.

شاگرد: من متوجه شدم ایشان چی می‌گوید؟ می‌خواهم بگویم برعکس است.

استاد: اصلاً اینجور برعکس نیست. اگر چیز باشد. حالا من مطلب را صریح‌تر بگویم. می‌گوید که اگر اینجوری تعبیر کرده بود که حالا آن مطلبی که ایشان استظهار می‌کند را ما با عبارت صریح به کار ببریم ببینیم نتیجه چی می‌شود؟ می‌گوید پیغمبر، حالا قد نهی رسول الله ان تبنی الحیطان بالمدینة آن یک مشکل این هست که تبنی الحیطان در واقع بین این و متن ذیل اگر آنجور تفسیر بشود تناقض صدر و ذیل هست و امثال اینها. اصلاً تبنی الحیطان معنایش این هست که مالک باید خانه‌اش را چیز کند. اینجور نیست که حق داشته باشد رضایت بدهد، رضایت ندهد امثال اینها. آن بحث تناقض صدر و ذیلش را کنار بگذارید. فرض کنید از آن جهتی که ما اشکال کردیم اشکال نکنیم. از آن جهت اشکال نکنیم. ایشان می‌گوید که آن قد نهی رسول الله را بگذاریم کنار، الرجل یمرّ علی الثمرة و یأکل منها و لا یفسد. این فقط همچین عبارتی بود. امام علیه السلام می‌فرمایند که یجوز للرجل ان یاکل منها و لا یفسد. بعد ایشان می‌گوید که در ذیلش گفته پیغمبر وقتی که ثمره‌اش می‌رسید اصلاً دیوارها را خراب می‌کرد که به مردم تفهیم کند که بیایید بخورید. خب آیا این می‌شود از این استفاده کرد در جایی که خود مالک اماره‌ای بر رضایت اقامه نکرده باشد باز هم می‌شود؟ آن ذیل مقید اطلاق صدر می‌شود دیگر. من حالا آن که گفتم اصلاً اذا بلغ نخلة امر بالحیطان فخرقت این دستور می‌داده که باید دیوارها را خراب کنید. یعنی چه راضی باشید چه راضی نباشید باید دیوارها را خراب کرد. آن در مقام اطلاق نیست. آن یک چیزی است کالصریح است که یک حقی اینجا ماره دارند، شما باید به خاطر رعایت آن حق دیوارها را خراب کنید، اگر به اصطلاح

شاگرد: فرض روشنش این است که اماره‌ای بر اذن صاحب باغ نیست و یجوز، فرض روشنش این است که ما نمی‌دانیم راضی هست یا نه.

استاد: نه. اگر ذیلش این می‌گوید که به ذیل می‌گوید پیغمبر اجازه می‌داد. شما اینجور در نظر بگیرید. می‌گوید الرجل یمرّ. می‌گوید اشکالی ندارد پیغمبر اجازه می‌داد از باغش استفاده کنند. پیغمبر اجازه می‌داد از باغش استفاده کنند. اگر پیغمبر اجازه می‌داد از باغش استفاده کنند بنابراین شما هم در جایی هست که اجازه می‌دهد دیگر.

شاگرد: دستخطی می‌داد نه اجازه

استاد: نه. ایشان فرض این است. یعنی یک بحث سر این هست که آیا این معنایش این هست یا معنایش این نیست.

شاگرد: نه دسترسی به باغ خودش.

استاد: به باغ خودش دسترسی می‌داد این معنایش این است که.

شاگرد: کلاً جایز است به باغ خودش هم دسترسی را می‌داد.

شاگرد: چون قبلش

استاد: نه تمام نکرده. این را اضافه داده. نه آن اصل قضیه این هست که آن «قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَنْ تُبْنَى الْحِيطَانُ بِالْمَدِينَةِ لِمَكَانِ الْمَارَّةِ» ظهور قوی‌ای دارد اختصاص دارد مال خودش، در صورت رضایت نیست. و خود همین قرینه است برای اذا بلغ نَخْلَهُ نیست، نَخْلَةٌ هست. امثال اینها. بعد مطلب ایشان عبارت را یک جور دیگری.

شاگرد: ماره است، به شرطی که عبور کند دیگر.

استاد: نه مارّه یعنی برای این‌که مارّه یعنی برای این‌که ماره ازش استفاده کند.

شاگرد: فقط موقع رسیدن که نمی‌تواند

استاد: باید مرور کند.

شاگرد: قال‌ها که آمده این وسطه نمی‌شود بگوییم تفکیک شده است که اعرابش چسبانده به هم؟ دو مجلس بوده یا مثلاً دو موضع بوده؟

استاد: نه، چیز خاصی ندارد. این است که این کلام ایشان خیلی کلام لطیفی نیست.

اما مطلب اوّلی که ایشان بحث نادر را که به معنای شاذ گرفته این بحث را ایشان یک مقدار چند صفحۀ بعد، یعنی دو صفحۀ بعد باز یک مقداری بیشتر توضیح داده که ایشان می‌گوید نادر به معنای شاذ است، باب النادر با باب النوادر فرق دارد. باب النوادر یعنی روایت‌های جالب و طریف و روایت‌های جالب. ولی باب النادر یعنی روایت‌های شاذ. اینجوری معنا می‌کند. بعد اعتراض می‌کند بر کلینی که چرا آن روایت غلّۀ عین زیاد را در باب النادر آوردید؟ حالا من یکی دو تا آدرس را به شما بدهم این بحث را فردا یک مقداری بیشتر صحبت می‌کنیم که آیا درست هست یا نه؟

این نُجعه است، جلد ۷، صفحۀ ۲۲۰، صفحۀ ۲۲۲، اینها را ببینید. الرد علی اصحاب العدد شیخ مفید، صفحۀ ۱۹ که در سرائر، جلد ۲، صفحۀ ۱۸۹ این بود این را نقل کرده و پذیرفته. در نجعه، جلد ۴، صفحۀ ۲۷۳؛ و جلد ۵، صفحۀ ۲۱۲ در مقام پاسخ بر آن برآمده اینها را ملاحظه بفرمایید فردا ان شاء الله در موردش صحبت خواهیم کرد، خیلی مؤثر است این بحث نادر و نوادر اینها در نحوۀ فهم ما نسبت به فتاوای اصحاب.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان